

# حکیم عمر خیام نیشابوری

بقلم آقای میرزایانس

نماینده سابق ارمانه در مجلس شورای ملی

## تقدیم بارمانه ایران

### هموطنان عزیز

همیشه اوقات اسباب تاسف واقعی بنده بوده است که ارمانه ایران (روی سخن بهموم آنها است نه بغواص) بعد از چندین قرن زندگانی در این مملکت هنوز نتوانسته اند نسبت بهال و خصوصاً نسبت بهضایل دماغی این ملت عظیم معرفت کامل پیدا نموده و باندازه کفایت و لیاقت تقدیر و تجلیل نمایند.

نگارنده میخواهد باین مقصود نایل گشته و وسایل تمایل و تألف مابین ایرانیها و ارمانه را بیشتر ایجاد نمایم و برای اینکه تکریم بی آلاشی خود را درمقابل علو قدر و قیمت ادبیات ایران ابراز کرده و محبت و توقیر قلبی خود را نسبت به هر دو ملت آشکار سازم اینک از گلستان برومند و بی نظیر اشعار فارسی دسته گلی چیده تقدیم شما می نمایم.

### یوسف میرزا یانس

(۱) اطلاعات کافی نسبت بهحال خیام در دست نیست. آنچه را قطعاً میدانیم این است که اسم او عمر و اسم پدرش ابراهیم و از اهالی شهر نیشابور بوده است. در حلقه مشاهیر دانشمندان و فضیلتی قرن پنجم هجری مقام ارجمندی دارا بوده و اگرچه در اغلب فنون عصر خود تصرف تام داشته ولی در علوم ریاضی و هیئت متخصص درجه اول بشمار میرفت. یکی از کتب او در علم جبر و مقابله که در اروپا بطبع رسیده مهارت او را در علم مزبور بخوبی ظاهر میسازد. خیام یکی از حکمائمی است

(۱) اطلاعات راجعه بوضع زندگانی و شرح احوال خیام را اغلب از حضرت اشرف آقای میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاءالملك) کسب نموده در این جا برای این مساعدت تشکرات و احترامات خود را تقدیم حضرت معظمه می نمایم.

که در زمان سلطنت ملک‌شاه در سنه ۴۶۷ هجری تاریخ جلالی را که یکی از صحیح‌ترین مبادی تاریخ مشرق زمین است ایجاد و مدون نمود.



از سرگذشت و وضع زندگانی این شاعر اخباری  
**خیام - صباح -**  
**نظام‌الملک**  
 که بی تردید باشد بما نرسیده مگر روایت مشهور  
 مورخین اخیر راجع بروابط خواجه نظام‌الملک

و حسن صباح که موسس تشکیلات سری (Assassins) بود. از قرار حکایت فوق‌الذکر سه نفر جوان مذکور در دوره همدرسی نهمی با یکدیگر در مدرسه منعقد میدارند به این شرط که هر کدام از آنها ملائیکه مقام عالی برسد دو نفر دیگر را هم به سمادت خود شریک سازد. از قضا خواجه نظام‌الملک وزیر شهیر سلاطین سلجوقی شده نسبت به تعهدات خود در وفاداری کوتاهی نوزید. خیام را که شخصی بود درویش مسلک و چندان علاقه بمقام نداشت از حیث معاش کاملاً بی نیاز کرد و حسن صباح را که خیلی جاه طلب و شوکت پرست بود در خدمت جلال‌الدین ملک‌شاه وارد نمود. اگرچه مورخین جدید نسبت بمناسبات خواجه نظام‌الملک و حسن صباح صحت تاریخی را قائل نیستند ولی چون حکایتی است بس دلکش و شاید هم بی اصل نبوده باشد برای استحضار و تفریح قارئین ذکر مختصر آنرا زاید نمی دانیم.

چنانکه گفته شد سودای بزرگی در دماغ حسن صباح شدیداً غلیان داشت لهذا بدون اینکه حقوق رفیق ولی نعمت خود را ابداً منظور نظر داشته باشد برای معلق ساختن خواجه نظام‌الملک و تصاحب مسند او جداً مشغول طرح ریزی و اجرای نقشه شد. از موارد مناسبه همیشه استفاده نموده کفایت و لیاقت خود را در رتق و تقق امور مملکتی در نظر شاه‌چاهو گرساخته خود را برای صدارت بدرجات شایسته تر از خواجه نظام‌الملک معرفی مینمود. اگرچه رفیق او برای این سوء قصد و عملیات خائنه او را چندین مرتبه

توییح و ملامت نمود ولی در قلب صباح که از کثرت حرص و حب ریاست اخلاقاً بی حس شده بود نصایح مشفقانه دوستش اثری نیخشید .

روزی از روزها پادشاه حساب دخل و خرج مملکتی را از خواجه نظام الملک مطالبه میکند . صدر اعظم برای تهیه و تکمیل دفاتر محاسبات مدت شش ماه را لازم دانسته و استمهال می نماید . حسن صباح که محاسبی بود بی همتا و در این گفتگو حضور داشت برای اظهار قدرت فوق العاده خود و برای واژگون ساختن وزیر اعظم موقع را مناسب دیده فوراً پیشنهاد میکند که خودش حاضر است محاسبات را در ظرف چهل روز آراسته و پراسته با علی حضرت تقدیم دارد . شاه هم این امر را از روی رغبت باو رجوع می فرماید .

خواجه نظام الملک چون مشاهده کرد که هرگاه رفیق سابق و دشمن کنونی او این دفعه موفق شود قطعاً اسباب هتک اعتبارات او فراهم و زمینه تزلزل ارکان مقام او مهیا خواهد شد ناچار برای دفاع از خود متوسل به حیله گردید . بواسطه مستخبرین مخفی عالی الدوام از کیفیت جریان کار کسب اطلاعات کرده یقین حاصل نمود که حسن صباح در موعد معهود حسابها را مرتب نموده تعهد خود را انجام خواهد داد . روز آخر قبل از آنکه بدربار حضور بهر رساند حسن صباح بقصد استحمام وارد گرمابه شده و بسته اوراق محاسبات را به پیشخدمتش می سپارد . مستخدم مزبور که طرف ار تشاء کارکنان خواجه نظام الملک واقع شده بود در غیاب آرایش افراد محاسبات را زیر و رو کرده ترتیب منظم آنها را مختل میسازد و بسته را بعد از خروج از حمام باو تسلیم می نماید . حسن صباح که از وقوع چنین حادثه بکلی بی خبر بود بسته را گرفته مستقیماً بدربار شافته بحضور شاه مشرف و شروع بقرائت حسابها میکند ولی اوراق را در حال اختلال یافته و مضطرب شده خود را بکلی میسازد . خواجه نظام الملک <sup>ص</sup> حضور داشت موقع را غنیمت شمرده و ضربت

مهلکی به حسن صباح وارد آورده می گوید « جسارت این آدم بجائی رسیده که نسبت بقبله عالم هم خدعه و تلبیس را روا میداند من عرض کردم در ۴۰ روز این حساب رانمیتوان مرتب نمود . شاه هم متغیر شده امر به اخراج حسن صباح از دربار میدهد . حسن که بواسطه کینه التیام ناپذیر صدر اعظم نمیتوانست وحق هم نداشت که جان خود را در امان تصور کند بسا لباس مبدل از پای تخت گریخته راه مصر را پیش میگیرد . در مصر وارد دارالفنون مشهور اسمعیلیهای وقت شده نظر بشهرت بزرگی که در میان علمای عصر داشت باتجلیل واحترامات فوق العاده پذیرفته میگردد از این واقعه چندی نمی گذرد که حسن صباح بواسطه دانشوری وقدرت دماغی که داشت در دربار خلیفه مصر موسوم به المستنصر دارای مقام بسیار عالی شده طسرف بغض و حسد درباریان میگردد و بواسطه اسباب جینی های اعظم و اکابر اطراف خلیفه مجبور به فرار از مصر گشته بعد از وقایع و ماجراهای زیادی عاقبت الامر در سنه ۱۰۹۰ میلادی کوه الموت را در نزدیکی قزوین برای اقامت قطعی خود انتخاب و در آنجا بسمت تاریخی شیخ الجبال مشغول تاسیس وتوسعه تشکیلات سری شده بعد از چندی بتوسط قتلین جسور خود ( باصطلاح امروز تروریست ها ) خواجه نظام الملک را بقتل میرساند -



بعد از این گریز توجه را ثانیاً بخیمام معطوف داشته باید اعتراف نمود که اوزد اروپائیه و آلمریکائیه بیشتر طرف محبت وتجلیل واقع شده تادر نزد هموطنان خود وجهه این مقبولیت علم وحکمت او نیست زیرا از کتب علمیه او چیزی که قابلیت زیادی داشته باشد بمانورسیده اسباب شهرت او همانا اشعار قلبی است که بشکل رباعی يك گنج ذیقیمی برای ماودیه مانده است . و الحق اشعار خیمام در ادبیات فارسی دارای عطر مخصوص منحصر بفرد میباشد .

در اواسط قرن نوزدهم يك نفر شاعر انگلیسی موسوم به **فیدز جرالد رباعیات خیام** را در زبان ملی خود بشعر در آوردیا اگر بگوئیم بعضی از اشعار انگلیسی را تحت نفوذ فکری خیام منظوم ساخت شاید ترجمه فیدز جرالد را صحیح تر توصیف نموده باشیم. اشعار مزبور نزد اروپائیا عموماً و نزد انگلیسها و امریکائیا خصوصاً حسن قبول فوق العاده یافت بطوریکه شاعر و اشعار او مورد تقدیرها و تکریمهای گوناگون واقع گشتند حتی بعضی از نویسندگان اروپائی شروع بنوشتن اشعار تقلیدیه از خیام نموده اسباب ایجاد **يك جریان جدیدی در ادبیات مغربی موسوم به سبك ( عمرید )** باحترام نام عمر خیام فراهم ساختند. باین ترتیب افکار و احساسات یکنفر ایرانی در دماغ و مخیله اروپائیان قرن نوزدهم و بیستم باندازمای رسوخ و رخنه پیدا کرد که این واقعه را حقاً میتوان اسباب مفاخرت و مباهات مشرقیان عموماً و ایرانیا خصوصاً محسوب داشت.

از حیث فصاحت اشعار خیام به اعلی درجه کمال است و چیزی که بیشتر اسباب لطافت و مطبوعیت آنها میباشد این است که از بعضی تصنیفات و جعلیات که تاحدی در شعرای مشرقی معمول است بکلی عاری و منزله بنظر میاید. اشکال عمده ما راجع به اشعار خیام در این است که رباعیات او را از سایر رباعیات که باسم خیام عموماً بطبع میرسند بتوانیم تشخیص دهیم و جهات مخلوط شدن تصنیفات سایرین را با اثر خاومه ادیب مشهور بطور ذیل میتوان توضیح داد. قبل از آنکه برق افکار خیامی در آسمان ادبیات ایرانی نور افشان گردد سرودن رباعی در میان شعراء متقدم مملکت چندان مرسوم و مطلوب نبود و شعرای محدودی بنوشتن رباعی مبادرت ورزیده اشعاریکه باین اسلوب بیادگار گذاشته اند چه از حیث کیفیت و چه از حیث کمیت قابل توجه خاص نمی باشد. وقتی رباعیات حکیم نیشابوری با بعرسه وجود نهاد و در میان مردم منتشر گشت باندازمای طرف توجه و تحسین واقع گردید که تغییر عمده را در سلیقه و عقیده ادبای وقت

نسبت بنظم رباعی باعث گشت و اغایی از شعرای خلف بنوشتن رباعی مبادرت ورزیدند. چون اسلوب شعر خیام مورد تقلید واقع گشت افکار خیام هم در اشعار متأخرین نفوذ و مؤثر آمد و مدین واسطه شباهت زیادی در اشعار معلم و متعلمین بظهور رسید. اشخاصی هم که در بادی امر دخالت در جمع آوری و تدوین این اشعار داشته بواسطه فقدان قوه ممیزه لازمه یا بواسطه عدم تدقیق و تعمق کافی تمام این رباعیات را باسم خیام ثبت و ضبط نموده اند بطوریکه رباعیات اصل را از بدل از روی برهان و دلیل کافی مفروق نمودن فعلا کاری است بسیار مشکل.

عده رباعیاتی که امروز باسم خیام طبع و نشر می گردد بیش از هشتصد می باشد و منقدین از خارجه و داخله در ایام مختلفه بعد از صرف مساعی وافر برای تشخیص مباحثات از رباعیات اصلی عقاید غیر متشابه بیان نموده اند. چون ما قصد نداریم در این جا داخل در مطالعات عتیقه دانی شده از این راه حل قضیه را نموده باشیم لهذا بسط کلام را در این موضوع زاید دانسته باین اشاره مختصر اکتفا می کنیم که گروهی از متفکرین فقط پنجاه یا شصت رباعی را اختصاص به حکیم داده اند بعضی دوست الی سیصد و برخی هم الی بانصد رباعی را از اثر خامه شاعر معروف میدانند. بعقیده بنده چون تخصص خیام در فن شعری نبوده و شعر را او نسروده مگر برای تفریح یا برای ابراز بعضی احساسات باطنی بایستی قول و عقیده متفقدینی را بیشتر طرف اعتبار قرار داد که نسبتاً عده کمتری از رباعیات را به دانشور نیشابوری نسبت میدهند.

هرچند بعضی از ادبی معروف ایرانی رباعیات خیام را طرف تقدیر فوق العاده قرار نمی دهند ولی این حقیقت غیر قابل انکار است که منشآت این شخص بزرگوار از بروزات بسیار برجسته زبان فارسی و در سبک مخصوص بخود نه فقط در اشعار ایرانی بلکه در ادبیات تمام ملل عظیمه النظیر و بی همتا می باشد. محل تردید نیست فلسفه

که او موضوع سخن سرائی قرار داده تازگی ندارد. چه قبل و چه بعد از او بی‌وفائی اوضاع دنیوی و حال سریع‌الزوال حیات انسانی مصنفین این سرزمین با انواع و اقسام عدیده با الفاظ و تشبیهات مختلفه گوشزد عالمیان نموده‌اند ولی اگر نسبت به تمام این مؤلفین نتوانیم بگوئیم اقلاً در حق قسمت اعظم آنها ممکن است اظهار داشت که برای بیان این فکر حکیمانه و منتقدانه وارد مطلب میگردند اما خیام راجع باین مبحث لحنی دارد مصور برآز احساس مالیخولیائی و حزین و منحصر بخود. با چند کلمه مختصر و مؤثر قسمی تصرف و تسلط در قلب خواننده پیدا میکند که او کاملاً متقاعد نموده سرسپار منطق خود میسازد. وضع اقامه براهین او اغاب باندازه لطیف و نتیجه که از این بین گرفته میشود بقدری مطلوب و غیر منتظره بنظر میاید که مطالعه کننده گوئی غفلتاً به یک مکاشفه تصادف نموده بکلی تسلیم و اگر بتواند هم مایل نیست معترض واقع شود مبدا بواسطه بیان یک عقیده مخالفی آن سحر ملایم و مطبوع که در تحت نفوذ نساجی ماهرانه کلمات منتخبه احساسات او را بیک عالم اندیشه دلبندی و اندوه دلاستانی وارد نموده دچار بطلان کند. خیام اکثر اوقات استمداد از منطق میکند و علم استدلال اگرچه از دماغ تولید شده عقل را فقط مخاطب خود قرار میدهد ولی از اثر اعجاز قلم این نابغه نادره وسیله برای منقلب ساختن قلوب گشته و سامع را بجای آنکه بتمکین فکری الزام نماید گویا اثر یک ما کول یا مشروب سکرانگیزی در او تلقیح می نماید.

فکر خیام بسیار آزاد و بی پروا است. برای اثبات صحت فلسفه خود باک ندارد از اینکه با چند کلمه معدودی بعضی از معتقدات و رسوم را که قبول عامه دارند زیر و زبر کند - اغلبی از رؤسای ظاهر نما بعقیده خیام اشخاصی هستند مزور ریاکار ظالم و خونخوار

شخصی بزنی فاحشه گفتا مستی  
گفتا شیخا هر آنچه گوئی هستم

ای مفتی شهر از تو پرکار تریم  
تو خون کسان خوری و ما خون رزان

حتی از دخول در مباحثه با خالق خود احتراز نمی کند و از  
قرار روایت باری تعالی حقانیت منطبق او را تصدیق فرموده نصف صورتش را  
که بواسطه کلمات کفر آمیز برای تمیبه او سیاه کرده بود ثانیاً مبدل  
بسفیدی فرمود دو رباعی او که راجع باین قضیه و مشهور آفاق است  
ذیلا ذکر می شود

ابریق می مرا شکستی ربی  
بر خاک بریختی می ناب مرا

نا کرده گناه در جهان کیست بگو  
من بد کنم و تو بد مکافات دهی

بواسطه رباعی ثانوی چنانکه مشاهده می شود خیام مغفرت ذلیلانه  
و عاجزانه نمی طلبد بلکه نیروی منطق و با شهامت اخلاقی برای داد  
خواهی و برای اخذ نتیجه از اجرای حقگذاری دیوان عدالت مطلق  
داخل در مکالمه با حضرت احدیت می گردد. اگرچه خیام در خطاب  
خود نسبت به واجب الوجود از تمنا گوئی متداول کناره جوئی میکند  
مع هذا نمیتوان سادگی شیوه او را به ضعف اعتقاد نسبت به پروردگار  
حمل نمود. خیام بی شبهه از افرادی نیست که علاقه زیادی به تعلیمات  
و عملیات صوری و ظاهری مذهب دارند ولی از حیث شناسائی و پرستش  
الوهیت کاملاً موحد معتقد و مؤمن است. سخن بی ترس او در حضور  
آکرسی رحمانیت نه بواسطه فقدان بلکه بر اثر فرط ایمان و قدرت ایقان  
که با اتکای بلطف ایزدی حاصل شده میباشد. مثل فردی از اهالی بک  
مملکت مشروطه که از حقوق خود کاملاً واقف بوده و در امان قوانین



لایتبیر و غیر قابل تزلزل در محضر پادشاه وارد می شود همان طور نیز خیام در پیشگاه قضاوت الهی حضور بهرسانیده از خود دفاع می نماید . در مواقع مذکوره خیام خود را مثل يك نفر رعیت و عبد عبید سلطان مستبدي که نمی داند مورد چه گونه سیاست غیر مترقبه و متلون خواهد بود معرفی نمی کند و الامفهوم سطور ذیل را چگونه میتوان توضیح نمود .

گر من نکتم گناه رحمت چه کند آرایش رحمت از گناه کردن ماست

یزدان چو گل وجود مارا آراست دانست زویل ما چه خواهد برخاست  
بی حکمش نیست هر گناهی که مراست پس سوختن قیامت از بهر چه خاست

صد سال با امتحان گناه خواهم کرد یا جرم من است بیش یا رحمت تو چنانکه از کلمات فوق بخوبی هویدا است خیام يك اعتماد مضبوطی نسبت به غفراں لایتناهی دارد و به همین جهت از پذیرفتن این فکر در مخیله خود جداً امتناع می ورزد که رأفت لایزال می ممکن است در مقابل جرمهای محدود و جزئی صد ساله او ولو عمداً هم بعمل آمده باشد کوتاه آمده شامل حال او نگردد و باین واسطه شاعر مفضوب به عذاب ابدی محکوم و تسلیم آید . خاصه در صورتیکه علم علی الاطلاق ( که ایضاً طرف اعتقاد قوی و ایمان متین شاعر است ) از ازل میدانست که خیام مرتکب گناه خواهد شد .

می خوردن من حق زائل میدانست گر می نخورم علم خدا جهل بود  
خدارا خالق و موجد خود دانسته خیام در دفاع دلیرتر میشود .

یارب تو گلم سرشته من چه کنم بشم قصیم تو رشته من چه کنم  
هر نیک و بدی که از من آید بوجود تو بر سر من نوشته من چه کنم  
در عین حال که برای استخلاص از عقوبت معاصی خود خیام در درگاه آمرزگار از خود بجدیت و آزادانه توفی می کند کیفیت روحیه او متجاسرانه بنظر نمی آید . هر چند قوه متفکره او عموماً « لاسیتیکی » و کش دار میباشد ولی در این موقع مخصوص باتها درجه

حیرب انگیز است که او چگونه ضعف و ناچیزی و خطا کاری خود را مبدل بیک اسلحه ظفر نمونی کرده با قدرت مستقلی داخل در محاکمه می‌شود. هر چند خیام در حضور داور اعظم خود را کاملاً تبرئه نموده دفاع خود را بفیروزی ختمه میدهد ولی قبح او محروم از افتخار و خودنمایی است. مشاهده این مسئله که بجهت زیرکی و فطانت عجز و اثم (اگر چه هر دو اوصاف قابل محکومیت و مقهودیت اند) در دهن خیام تبدیل به براهین قاطعه برای اثبات بی‌تقصیری خود در روز بازپسین می‌گردد شاید در میان سایر ناس تولید تمجید و تحسین نماید ولی خود شاعر از نصرتی که نصیب او شده از کثرت توقیر و محبت نسبت بقاضی کریم و شفیق خجیل و شرمسار است

بافس همیشه در نبردم چکنم      از کرده خویشتم بدردم چکنم  
گیم که ز من در گذرانی به کرم      زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم

چنانکه سابقاً اشاره شد خیام خود را چندان مقید به نشریات دیانت معرفی نمیکند و ابراز ارادتی نسبت به عالم نمایان طماع و خود خواه از او دیده نمیشود ولی در باطن خود او یک طریقه مذهب روشنی و اعتقادات محکمی راجع بوحدانیت ذات بی‌همتای صمدی و آفرینش و سرنوشت کلیه موجودات دارد و کلمه شهادت او از این قرار است:

حق جان جهان است و جهان جمله بدن      و اصناف ملائکه حواس این تن  
اولاک عناصر و موالیذ اعضا      توحید همین است و دیگرها همه فن  
در این رباعی هر چند او حس بالذات و بلا شرط را بمنزله روح

کلیه موجودات میدانند و کائنات را بمنزله جسم آن هستی هستی بخش میشناسد ولی سهواً نباید تصور کرد که خیام معترف بیک دهری است فاقد شخصیت و غیر قاصد یا دارای یک قوه که برخی از حکمای مادی از ناچاری اسم آنرا اصول (پرنسیپ) حیات نامیده اند. در مورد خیام مطلب و برای این است او قویاً مقرر به یک خداوندی است که هر چند غیر قابل فهم و ادراک

و تصریح است ولی آفریننده و صاحب و مالک الرقاب کلیه بود و نبود محیط بر تمام ازمنه ابدی و شامل برفضای بی کران و مقتدر و عالم کل و رحمان- الرحیم و دارای يك شخصیت مشدد است. و الا وجود موجدالموجودات را اینقدر مرجع و ملجأ گله گذاری استغانه و دفاع خود قرار نمی داد شاید خیام به نحویکه مردم تعلیم یافته و منتظراند عبادت معمولی را بجا نمی آورد ولی بدون شبهه احد ذوالجلال را از اعماق جان و قلب و روح و به سبک مخصوص بخود پرستش می نمود.

در سطور ذیل چه عشق وافر و سرشاری نسبت بمعبود دیده می شود. بواسطه این کلمات در آن واحد مثل يك نفر سردار هنرمندی بایک حرکت ماهرانه اولاً صفوف تعلیمات عادیه را (یعنی خیام بواسطه ارتکاب بعضیان محکوم بمؤاخذنه و سزای ابدی است) درهم شکسته نفس خود را از احتمالات سیاست اخروی نجات داده اشتیاق و خلوص فدویت خود را در حق معشوق مطاع و نسبت باراده او آشکار میسازد.

گفتی که ترا عذاب خواهم فرمود من در عجبم که در کجا خواهر بود آنجا که توئی عذاب نبود آنجا آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود

در این رباعی مملو از معنی و قریحه خیام چندین اصل از معتقدات خود را در يك جمله كوچك بسبکی که بهتر از آن متصور نیست شرح میدهد - اولاً اعتراف میکند خدا در همه جا حاضر است و در تمام اماکن لایتنهای نقطه را نمی توان پیدا کرد که خالی از حضور او باشد ثانیاً حب و شیفنگی بی اندازه خود را نسبت بذات مقدس او خیر میدهد. اگر خینام سراغ چنین محبتی را در خود نداشت ابدأ یارائی گفتن « آنجا که توئی عذاب نبود آنجا » نمی داشت پس مفهوم این مصراع را فقط چنین می توان توضیح داد که چون شاعر زریبی از عشق الهی پوشیده معذب بودن او بواسطه فقدان محل اجرای این امر امکان پذیر نخواهد شد زیرا محبوب در هر محلی حاضر است و خیام

در همه جا خود را در حضور معشوق خود یافته طبعاً کمال سعادت‌مندی و سرور خواهد داشت و این فرخندگی حال کلیه اعمال را برای جزا دادن او خشی خواهد نمود و تمام محن و مشقت‌هایی که از طرف دوست میرسد نه فقط او را متالم نخواهد ساخت بلکه بر فرح و فرخی او خواهد افزود جز این ترتیب نمی شود تشریح نمود که چرا شاعر گناه کار را عذاب فرمودن محال و ممتنع است .

خیام مستدعیات از درگاه الهی دارد و دعاوی او از این قرار

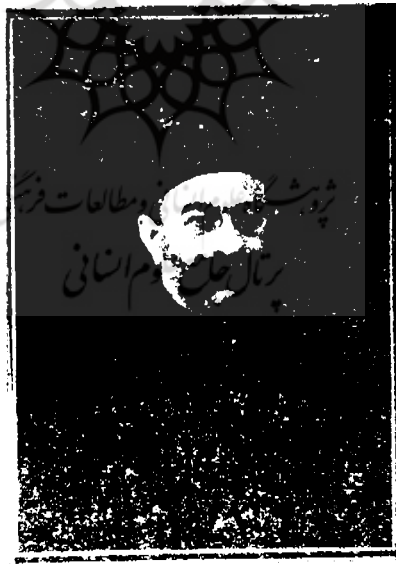
است :

ای در ره بندگیت یکسان که و مه در هر دو جهان خدمت درگاه توبه  
نکبت تو ستائی و سعادت تو دهی یارب تو بفضل خویش بستان و بده  
خیام نه فقط معترف و معتقد به باطن مذهب و دارای مذهب باطنی  
است بلکه دیانت او مضمن اسرار طریقتی نیز میباشد و از این حیث مهمترین  
ورفیع‌ترین مرتبت را او بمحبت تخصیص میدهد

هر دل که در او مهر و محبت بسرشت گرساکن مسجداست و اهل کشت  
در دفتر عشق نام هر کس که نوشت ازاد زدوزخ است و فارغ ز بهشت  
سطور فوق‌الذکر کلمات پولس‌جواری را یاد آور می شود که  
میگوید اگر نبوتها داشته باشم اگر تمام دارائی خود را بفقرا تقسیم و  
جان خود را هم با تش تسلیم نمایم و محبت نداشته باشم هیچ نفعی  
نخواهم ~~کرد~~ - هر چند تمجید پولس‌جواری نسبت به حسن و  
منزلت محبت علی‌ترین و فصیحترین ستایش بشمار می رود که تاکنون  
در شأن این صفت معزز از فکر انسانی ناشی گردیده ولی خیام  
در چهار سطر داد مداحی را بیش از او میدهد . مفهوم کلمات خرابی  
مذکور این است که اگر کسی محبت نداشته باشد هر قدر هم فداکاری  
در راه خدا و کسب فضائل روحانی نماید داخل در ملکوت آسمانی  
نخواهد شد ولی خیام مقام محبت را مافوق این درجات دانسته میگوید

هر کس محبت داشته باشد - ولو بر حسب ظاهر و در انظار مردم از صراط مستقیم هم منحرف بوده باشد نه فقط از دوزخ آزاد است بلکه محتاج به بهشت که در اصطلاح مسیحیان مقصود از ملکوت آسمانی است نخواهد بود. بعقیده خیام هر کس محبت دارد خود فردوس برین است و میتواند از روضه رضوان معهود صرف نظر نماید. خیام در این سطور یکی از رموز مکنونات طریقت عیسوی را بیان میکند باین معنی که خدا محبت است پس هر کس محبت دارد موصوف به اوصاف الهی شده و اتصال بحق پیدا کرده محتاج به مخلوق ولو بهشت هم بوده باشد نخواهد شد - در این صورت به این تصور ملزم خواهیم بود که از قرار تعلیمات حکیم بهشت برای ارواحی آفریده شده که ترقی آنها در طریقت روحانی و خداپرستی هنوز به این درجات معلی نرسیده.

بقیه در شماره آینده



آقای میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاء الملک)

رئیس الوزراء و وزیر جنگ سابق